Journal of
Comparative Criminal Jurisprudence
www.jccj.ir

Volume 5, Issue 5, 2026

Jurisprudential and Legal Analysis of the Evolution of Judicial Precedent in Applying the Rule of Hardship (Assar-o-Haraj) and Re-identifying Emerging Instances of Judicial Divorce in Iranian Law

Mohadeseh Keshavarzpour[1], Yasaman Saeedi*[2]

1. Department of Private Law, Faculty of Law, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Faculty of Literature and Humanities, Tehran Central Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

ARTICLE INFORMATION

Type of Article:
Original Research
Pages: 131-146

Corresponding Author's Info
ORCID: *0000-0002-4338-7343*
Email: *Dr.yasamansaeedi@gmail.com*

Article history:
Received: *27 Jun 2025*
Revised: *08 Sep 2025*
Accepted: *31 Oct 2025*
Published online: *20 Feb 2026*

Keywords:
Hardship (ʿUsr wa Ḥaraj), Judicial Divorce, Judicial Precedent, Waiver of Dower (Badhl al-Mahr), Emerging Instances, Guardianship of the Judge (Wilāyat al-Ḥākim), Family Law.

ABSTRACT

Judicial divorce grounded in the rule of negation of hardship (qāʿidat nafy al-ʿusr wa al-ḥaraj; Article 1130 of the Iranian Civil Code) is a principal protective instrument for wives in Iranian family law, yet no uniform criterion governs recognition of its emerging instances. This study examines the jurisprudential (fiqhī) basis and criteria by which judicial practice subsumes emerging instances under this rule, and the evidentiary weight of the wife's waiver of financial rights. Using an analytical-descriptive method, it draws on jurisprudential sources, statutory texts, and seven decisions of the Supreme Court, family courts, and courts of appeal. The findings indicate that, outside devotional matters (ʿibādāt), the rule constitutes a dispensation (rukhṣa); as a secondary, governing (ḥākim) norm over primary rulings, it qualifies the husband's unrestricted prerogative of repudiation (ṭalāq) and justifies court intervention based on guardianship (wilāyat al-ḥākim). The decisions reveal a shift from strictly material criteria toward holistic assessment of marital circumstances. Accordingly, emerging instances are classified as "genuinely emerging" (changes in the subject matter itself, such as technology-related harms and novel diseases) and "customary or constructive" (changes in how custom identifies the instance, such as continuous psychological hardship). The latter category receives judicial support, whereas the former remains an analytical possibility. Waiver of dower (mahr), alongside other indicia, including local inquiry and counselling reports, constitutes a revealing presumption (qarīna kāshifa) of actual hardship, rather than a sufficient cause for judgment. It must be distinguished from khulʿ and mubāraʾa, which depend on the husband's consent. The article contributes a classification grounded in a single jurisprudential basis and clarifies the evidentiary status of dower waiver. It recommends clearer standards for customary presumptions, combined application of subjective and objective criteria, and revision of the annotation (tabṣira) to Article 1130.

This is an open access article under the CC BY license. © 2026 The Authors.

How to Cite This Article: Keshavarzpour, M & Saeedi, Y (2026). "Jurisprudential and Legal Analysis of the Evolution of Judicial Precedent in Applying the Rule of Hardship (Assar-o-Haraj) and Re-identifying Emerging Instances of Judicial Divorce in Iranian Law". *Journal of Comparative Criminal Jurisprudence*, 5(5): 131-146.

فصلنامه فقه جزای تطبیقی
www.jccj.ir
انجمن علمی فقه جزای تطبیقی ایران
فصلنامه فقه جزای تطبیقی

دوره پنجم، شماره پنجم، اسفند ۱۴۰۴

تحلیل فقهی و حقوقی تحول رویه قضایی در اعمال قاعده عسر و حرج و بازشناسی مصادیق نوظهور طلاق قضایی در حقوق ایران

محدثه کشاورزپور[۱]، یاسمن سعیدی*[۲]

۱. گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول)

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۳۱-۱۴۶

اطلاعات نویسنده مسؤول

کد ارکید: ۰۰۰۰-۰۰۰۲-۴۳۳۸-۷۳۴۳

ایمیل: Dr.yasamansaeedi@gmail.com

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۰۶

تاریخ ویرایش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۱

واژگان کلیدی:

عسر و حرج، طلاق قضایی، رویه قضایی، بذل مهریه، مصادیق نوظهور، ولایت حاکم، حقوق خانواده.

چکیده

طلاق قضایی مستند به قاعده نفی عسر و حرج (ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی) از مهم‌ترین ابزارهای حمایتی زوجه در حقوق خانواده ایران است، اما ضابطه یکدستی برای بازشناسی مصادیق نوظهور آن وجود ندارد. این پژوهش می‌کوشد پاسخ دهد که رویه قضایی بر پایه چه مبنای فقهی و با چه ضوابطی مصادیق نوظهور را ذیل این قاعده جای می‌دهد و بذل حقوق مالی زوجه چه جایگاه اثباتی‌ای دارد. پژوهش با روش تحلیلی – توصیفی و با بهره‌گیری از منابع فقهی، متون قانونی و هفت رأی منتخب دیوان عالی کشور و دادگاه‌های خانواده و تجدید نظر انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد قاعده نفی حرج در غیر عبادات «رخصت» است و به‌عنوان دلیلی ثانوی و حاکم، اطلاق اختیار زوج در طلاق را مقید و مداخله ولایی دادگاه را توجیه می‌کند. آرای بررسی‌شده از معیار صرفاً مادی به ارزیابی مجموع اوضاع و احوال زندگی مشترک گرایش دارند. مصادیق نوظهور بر پایه همین مبنا در دو دسته «نوظهور واقعی» (تغییر در موضوع، مانند آسیب‌های فناورانه و بیماری‌های نوپدید) و «نوظهور عرفی و حکمی» (تغییر در مصداق‌یابی عرفی، مانند حرج روانی مستمر) طبقه‌بندی می‌شوند؛ در آرای بررسی‌شده، دسته دوم پشتوانه قضایی دارد و دسته نخست فعلاً ظرفیتی تحلیلی است. بذل مهریه، در کنار سایر قرائن مانند تحقیقات محلی و گزارش مشاوره، قرینه‌ای کاشف از حرج است، نه علت تامه صدور حکم و از خلع و مبارات که مبتنی‌بر رضایت زوجاند متمایز می‌شود. نوآوری مقاله در همین طبقه‌بندی مبتنی‌بر مبنای فقهی واحد و تبیین جایگاه اثباتی بذل مهریه است. در پایان، روشن‌سازی ضوابط ارزیابی قرائن عرفی، ترکیب معیار شخصی و نوعی و بازنگری در تبصره ماده ۱۱۳۰ پیشنهاد شده است.

خوانندگان این مجله، اجازه توزیع، ترکیب مجدد، تغییر جزئی و کار روی حاضر به‌صورت غیرتجاری را دارند.

© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده می‌باشد.

مقدمه

تحولات شتابان ساختاری در عرصه مناسبات اجتماعی و خانوادگی، محدودیت برخی مقررات موجود را در مواجهه با واقعیات نوظهور آشکار ساخته است. در نظام حقوقی ایران که بر پایه موازین شرعی و مقررات قانون مدنی بنا شده، حق انحلال یک‌طرفه نکاح اصولاً در اختیار زوج قرار دارد؛ با این حال، پذیرش مطلق و بی‌قیدوشرط این اختیار می‌تواند با سوءاستفاده از حق و بروز عسرت‌های طاقت‌فرسا برای زوجه همراه شود. در این میان، نهاد «طلاق قضایی» مستند به قاعده نفی عسر و حرج، به‌عنوان سازوکاری تعدیل‌کننده و حمایتی، امکان مداخله محاکم را برای حمایت مؤثرتر از حقوق زوجه و جلوگیری از تحمیل مشقت غیرقابل تحمل فراهم می‌سازد. قاعده نفی عسر و حرج، به‌عنوان قاعده‌ای حاکم، درصورت احراز مشقت شدید و غیرمتعارف ناشی از تداوم زوجیت، می‌تواند مبنای محدودشدن آثار برخی احکام اولیه و مداخله حاکم شرع در شرایط مقرر قرار گیرد. قانون‌گذار ایران پس از انقلاب اسلامی، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی را در اصلاحات سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ دستخوش تغییر کرد و سرانجام با الحاق تبصره‌ای تمثیلی در سال ۱۳۸۱، معیارهای روشن‌تری برای احراز عسر و حرج ارائه داد. با این حال، پویایی روابط خانوادگی و دگرگونی معیارهای عرفیِ تحمل مشقت سبب می‌شود که مصادیق مذکور در تبصره، لزوماً تمام وضعیت‌های قابل بررسی ذیل این ماده را دربر نگیرند.

در بررسی آرای قضایی، این پرسش مطرح است که آیا و تا چه اندازه، ارزیابی عسر و حرج از تمرکز بر آسیب‌های جسمانی و مادی فراتر رفته و وضعیت‌های روانی و اجتماعی را نیز دربر گرفته است. برای پاسخ دقیق به این پرسش، رویه محاکم و شعب دیوان عالی کشور نشان می‌دهد که ارزیابی قضایی به‌سوی بررسی مجموع اوضاع و احوال زندگی مشترک گرایش یافته و مصادیق نوظهور در قالب آسیب‌های ناشی از فناوری، بیماری‌های نوپدید و حرج روانی مستمر قابل تحلیل و ارزیابی حقوقی هستند.

پیشینه پژوهش و نوآوری: در ادبیات حقوق خانواده، عسر و حرج غالباً از منظر تفسیر ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و مصادیق مذکور در تبصره آن بررسی شده است (اسدی، ۱۳۸۲؛ کاتوزیان، ۱۳۹۶). برخی پژوهش‌ها نیز به حرج روانی (حبیبی‌تبار، ۱۴۰۲)، تحول رویه قضایی در دعاوی طلاق (ریاضت، ۱۳۹۴) و مصادیق مستحدثه در دادگاه‌های خانواده (واحدی، ۱۳۹۹) پرداخته‌اند. در منابع فقهی نیز قاعده نفی حرج در پیوند با قاعده لاضرر و حدود ولایت حاکم مورد بحث قرار گرفته است (محقق داماد، ۱۳۸۷). وجه مشترک این مباحث، فراهم‌کردن مبانی لازم برای تبیین قلمرو قاعده و امکان استناد به آن در وضعیت‌های دشوار است؛ با این حال، برای ارزیابی دقیق نسبت میان این مبانی و عملکرد محاکم، باید میان استدلال فقهی، تحلیل حقوقی و آن‌چه عملاً در آرای قضایی احراز شده است، تمایز گذاشت. به بیان دیگر، در منابع بررسی‌شده میان دسته‌بندی مصادیق نوظهور و ارزش اثباتی بذل مهریه نسبتی برقرار نشده و ادعای «تحول» رویه کمتر با آرای مشخص سنجیده شده است. پژوهش حاضر با تمرکز بر همین تمایز، دو موضوع را به یکدیگر پیوند می‌دهد: نخست، دسته‌بندی تحلیلی مصادیق نوظهور بر پایه مبانی فقهی قاعده نفی حرج؛ دوم، بررسی جایگاه اثباتی بذل حقوق مالی زوجه و تفکیک آن از عوض قرارگرفتن مال در طلاق خلع و مبارات.

نوآوری مقاله: در طبقه‌بندی منسجم مصادیق نوظهور بر پایه مبنای فقهی واحد (ثانوی و حاکم‌بودن قاعده نفی حرج) و تبیین جایگاه اثباتی بذل مهریه به‌عنوان قرینه‌ای کاشف از تحقق عسر و حرج واقعی (و نه علت تامه مستقل) است.

مسأله، پرسش‌ها و فرضیه‌ها: مسأله اساسی پژوهش حاضر آن است که محاکم دادگستری، در میان ضرورت انضباط قضایی و مصلحت حمایت از حقوق زوجه، با چه سازوکارها و ضوابط استنباطی می‌توانند مصادیق نوظهور را ذیل قاعده عام نفی حرج بررسی کنند. بر این اساس، پرسش اصلی چنین است: رویه قضایی ایران بر پایه چه مبنای فقهی و با چه ضوابطی، مصادیق نوظهور را ذیل قاعده نفی عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی قرار می‌دهد و بذل حقوق مالی زوجه چه

جایگاه اثباتی‌ای در این فرایند دارد؟ پرسش‌های فرعی عبارت‌اند از:

۱- ماهیت فقهی قاعده نفی حرج در غیرعبادات چیست و چه نسبتی با ولایت حاکم دارد؟

۲- مصادیق نوظهور را از منظر تحلیلی چگونه می‌توان دسته‌بندی کرد و کدام‌یک از این دسته‌ها در آرای بررسی‌شده بازتاب یافته‌اند؟

۳- بذل مهریه چه نقشی در احراز عسر و حرج ایفا می‌کند؟

۴- مرز عسر و حرج با نهادهای مشابه، ازجمله کراهت مجرد، سوءرفتار موضوع ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی و فسخ نکاح، کجاست؟

فرضیه اصلی پژوهش این است که قاعده نفی حرج، به‌عنوان دلیلی ثانوی و حاکم، چارچوبی برای بررسی وضعیت‌های نوظهور فراهم می‌کند و بذل حقوق مالی زوجه نیز می‌تواند در کنار سایر قرائن (مانند گزارش مشاوره و نظرات کارشناسی)، قرینه‌ای کاشف از تحقق عسر و حرج واقعی باشد؛ با این حال، این اقدام به‌تنهایی علت تامه صدور حکم طلاق نیست. فرضیه‌های فرعی عبارت‌اند از:

۱- بررسی ماهیت قاعده نفی حرج و نسبت آن با احکام اولیه و ولایت حاکم، مبنای فقهی تحلیل مداخله قضایی را روشن می‌کند؛

۲- ارزیابی مجموع اوضاع و احوال پرونده، ازجمله وضعیت روانی و اجتماعی زوجین، می‌تواند در احراز عسر و حرج مؤثر باشد؛

۳- تفکیک عسر و حرج از نهادهای مشابه، برای جلوگیری از توسعه بی‌ضابطه قلمرو ماده ۱۱۳۰ ضروری است.

روش و ساختار پژوهش: پژوهش پیش‌رو با روش تحلیلی – توصیفی و با اتکا به منابع فقهی، متون قانونی و آرای قضایی منتخب انجام شده است. ساختار مقاله براساس منطق پرسش‌ها تنظیم شده است: در بخش نخست، مبانی فقهی و حقوقی قاعده و ماهیت طلاق قضایی تبیین می‌شود؛ بخش دوم، بر پایه این چارچوب، مصادیق نوظهور و نقش قرینه‌ای بذل حقوق مالی را بررسی می‌کند؛ بخش سوم، مرز عسر و حرج را با نهادهای مشابه ترسیم می‌کند؛ بخش چهارم، مرحله پس از احراز حرج، یعنی ضمانت‌اجراها، اختیارات ولایتی دادگاه و بررسی آرای مستند دیوان عالی کشور را دربر می‌گیرد. درنهایت، نتیجه‌گیری به پرسش‌ها پاسخ می‌دهد و پیشنهادهای اصلاحی را ارائه می‌کند.

۱- مبانی فقهی و حقوقی قاعده نفی عسر و حرج و ماهیت طلاق قضایی

ادله قرآنی قاعده نفی حرج دو دسته‌اند: آیاتی که حرج را در دین نفی می‌کنند (حج/۷۸) و آیاتی که آسانی را برای مکلفان اراده می‌کنند (بقره/۱۸۵). در حوزه خانواده، قرآن امساک به معروف یا تسریح به احسان را قاعده می‌داند (بقره/۲۲۹)، نگه‌داشتن زن برای آزار را نهی می‌کند (بقره/۲۳۱) و برای شقاق، حکمیت را پیش می‌نهد (نساء/۳۵). در روایات، حدیث «لاضرر و لاضرار» در باب ضرار کافی (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۹۲/۵) و وسائل الشیعه (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۴۲۸/۲۵) آمده است. فقه معاصر این ادله را در قالب قواعد فقهی منسجم کرده است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۶۳/۱؛ محقق داماد، ۱۳۸۹: ۱۲۰/۱).

این بخش چارچوب نظری پژوهش را فراهم می‌کند. پاسخ به پرسش‌های فرعی نخست و دوم از همین جا آغاز می‌شود و تحلیل رویه قضایی در بخش‌های بعد بر مبانی مطرح‌شده در این بخش تکیه دارد.

تحلیل بنیادهای فقهی و ساختار حکمی قاعده نفی عسر و حرج، مبنای اصلی بررسی انطباق آن بر نهاد طلاق قضایی و تبیین مشروعیت مداخله دادگاه را تشکیل می‌دهد. در واکاوی ماهیت فقهی این قاعده، تفکیک میان ابواب عبادات و غیرعبادات شامل معاملات به‌معنای عام، ازجمله عقود و ایقاعات اهمیت دارد، زیرا قلمرو و آثار قاعده در همه ابواب فقهی یکسان نیست (بجنوردی، ۱۴۱۹). بنابر دیدگاه رایج در اصول فقه، قاعده نفی حرج در غیر عبادات به‌سبب امتنانی‌بودن «رخصت» است، نه «عزیمت»: شارع حکم حرجی را به نفع مکلف برمی‌دارد و این امتنان مقتضی آن

است که ذی‌حق بتواند از آن بهره ببرد، بی‌آن‌که ملزم به تحمل وضع موجود باشد یا حکم خودبه‌خود منحل شود. ازاین‌رو زوجه‌ای که دوام زوجیت برای او حرجی است، حق مراجعه به حاکم دارد، اما انحلال نکاح منوط به احراز حرج و صدور حکم است. در حوزه حقوق خانواده، استناد به قاعده نفی حرج می‌تواند در شرایط مقرر، مبنای رفع وضعیت الزام‌آور حرجی و مراجعه زوجه به حاکم شرع قرار گیرد. بر این اساس، در فرض تحقق شرایط قانونی و فقهی، حاکم نخست زوج را به انجام تکلیف یا طلاق ملزم می‌کند و اگر امتناع ادامه یابد، خود به نیابت از او طلاق را انشا می‌کند؛ ولایت حاکم در این مرحله محدود به موارد احراز حرج است و به همه اختلافات خانوادگی تعمیم نمی‌یابد (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۲۱۱/۳).

۱-۱- تحلیل قلمرو قاعده نفی حرج در احکام عدمی و وضعی

در بحث قلمرو، این دیدگاه مطرح است که مفاد قاعده نفی حرج، افزون بر برخی احکام تکلیفی، می‌تواند در تحلیل احکام عدمی و وضعی نیز مؤثر باشد. برمبنای این برداشت، نبود امکان مؤثر برای رهایی زوجه از وضعیتی که تداوم آن مشقت غیرقابل تحمل ایجاد می‌کند، می‌تواند از حیث آثار حقوقی بررسی شود، اما تسری قاعده به موارد عدم جعل یا تغییر حکم وضعی، نیازمند استدلال فقهی مستقل است و نباید صرفاً از دشواری وضعیت زوجه نتیجه گرفته شود. در قلمرو ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، قانون‌گذار امکان درخواست طلاق را درصورت احراز عسر و حرج پیش‌بینی کرده است. ازاین‌رو، تحلیل آثار قاعده باید در پیوند با حکم قانونی و شرایط مقرر برای احراز حرج صورت گیرد.

۱-۲- تبیین مبنای فقهی ولایت حاکم و تقیید اختیار زوج

مبنای مداخله حاکم در طلاق ناشی از عسر و حرج را باید در ارتباط میان قاعده نفی عسر و حرج، الزام زوج به ایفای تکالیف قانونی و اختیار حاکم در مواجهه با امتناع از انجام تکلیف بررسی کرد، هرچند اختیار زوج در طلاق، اصل پذیرفته‌شده در حقوق خانواده ایران است، این اختیار در شرایط مقرر قانونی مانع مداخله دادگاه برای رفع وضعیت حرجی زوجه نیست. مطابق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، هرگاه دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد و این وضعیت در دادگاه احراز شود، دادگاه می‌تواند زوج را به طلاق اجبار کند و درصورت میسرنبودن اجبار، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود. بنابراین، مداخله قضایی نه اختیاری نامحدود، بلکه صلاحیتی مقید به احراز عسر و حرج و رعایت شرایط قانونی است. از منظر فقهی نیز استناد به قاعده «الحاکم ولی الممتنع» باید در چارچوب مبانی و شرایط اعمال ولایت حاکم صورت گیرد و نمی‌توان آن را به همه موارد امتناع زوج، بدون احراز شرایط لازم، تعمیم داد (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۲۱۹/۳).

۱-۳- واکاوی سیر تحول تقنینی ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی

قانون‌گذار ایران پس از انقلاب اسلامی، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی را در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰ اصلاح کرد و در سال ۱۳۸۱ با الحاق تبصره‌ای، مصادیقی تمثیلی برای احراز عسر و حرج زوجه برشمرد. تمثیلی‌بودن این مصادیق به دادگاه اجازه می‌دهد با رعایت ضوابط قانونی و بررسی اوضاع و احوال هر پرونده، وضعیت‌هایی را که صراحتاً در تبصره ذکر نشده‌اند نیز از حیث تحقق عسر و حرج ارزیابی کند. با این حال، این امر به‌معنای کافی‌بودن هر اختلاف یا دشواری در زندگی مشترک برای صدور حکم طلاق نیست، بلکه احراز مشقتی که ادامه زندگی زناشویی را برای زوجه غیرقابل تحمل سازد، همچنان ضرورت دارد.

بدین‌ترتیب، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی امکان ارزیابی وضعیت‌های متنوع خانوادگی را در چارچوب معیار عسر و حرج فراهم می‌کند، اما انطباق پدیده‌های نوظهور با این ماده باید بر پایه دلایل موجود در پرونده، معیارهای عرفی و شرایط قانونی صورت گیرد، نه صرفاً با استناد کلی به تحولات اجتماعی. مبنای قانونی این ارزیابی، متن ماده ۱۱۳۰ و تبصره آن است که معیار احراز عسر و حرج را بیان می‌کند (قانون مدنی، ماده ۱۱۳۰ و تبصره آن).

۱-۴- تحلیل تطبیقی قاعده نفی حرج و قاعده لاضرر در انحلال نکاح

دو قاعده «نفی عسر و حرج» و «لاضرر» از حیث هدف کلی جلوگیری از تحمیل وضعیت زیان‌بار یا مشقت‌آمیز با یکدیگر هم‌پوشانی دارند، اما از نظر مبنا و قلمرو آثار، یکسان نیستند.

قاعده لاضرر ناظر بر نفی احکام ضرری است، درحالی‌که قاعده نفی عسر و حرج بر رفع تکلیف یا حکمی دلالت دارد که اجرای آن موجب مشقت غیرمتعارف و طاقت‌فرسا می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۹۵/۱). بنابراین، هر ضرری لزوماً موجب عسر و حرج نیست و هر وضعیت حرجی نیز ضرورتاً با ورود ضرر به معنای خاص حقوقی منطبق نمی‌شود. تشخیص نسبت این دو قاعده مستلزم توجه به مبانی فقهی و اوضاع و احوال مورد بحث است (محقق داماد، ۱۳۸۹: ۱۲۰/۱).

در دعاوی طلاق قضایی، قاعده نفی عسر و حرج می‌تواند مبنای بررسی وضعیت‌هایی قرار گیرد که آثار آن‌ها عمدتاً روانی یا اجتماعی است و الزاماً با صدمه جسمانی یا زیان مالی مستقیم همراه نیست. با این حال، فقدان دلیل مادی مستقیم به معنای بی‌نیازی از اثبات عسر و حرج نیست. دادگاه باید با بررسی مجموعه قرائن و شواهد معتبر، ازجمله گزارش‌های تخصصی و سایر ادله قابل اتکا، احراز کند که ادامه زندگی مشترک برای زوجه مشقتی غیرمتعارف و غیرقابل تحمل ایجاد کرده است. این ارزیابی باید در چارچوب شرایط مقرر در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و با توجه به اوضاع و احوال خاص هر پرونده صورت گیرد (قانون مدنی، ماده ۱۱۳۰).

۱-۵- نسبت‌سنجی حرج با احکام اولیه و اصول عملیه

در بررسی نسبت قاعده نفی عسر و حرج با احکام اولیه و اصولی مانند اصل عدم ولایت اشخاص بر یکدیگر، باید میان اصل استمرار رابطه زوجیت و حدود اختیار هریک از زوجین تفکیک کرد. برمبنای دیدگاه مشهور درباره حکومت ادله ثانوی، درصورت تحقق شرایط قاعده نفی حرج، آثار حکم اولیه در محدوده‌ای که موجب حرج شده است، قابل بازنگری خواهد بود. در حقوق خانواده، این استدلال می‌تواند مبنایی برای تحلیل مداخله حاکم در شرایط مقرر باشد، اما نباید از آن چنین نتیجه گرفت که اصل استمرار نکاح یا اختیار زوج در طلاق، به‌طور کلی و بدون احراز شرایط قانونی کنار گذاشته می‌شود. فقیهان امامیه با تکیه بر قواعد لاضرر و نفی حرج، اختیار قاضی برای مداخله در حمایت از زوجه را پذیرفته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۲۲۵/۱).

از همین نسبت میان قاعده نفی حرج و احکام اولیه، مبنای فقهی طبقه‌بندی مصادیق نوظهور در این مقاله به‌دست می‌آید. چون قاعده نفی حرج حکمی ثانوی و حاکم است، حکم کلی آن ثابت می‌ماند و آن‌چه در گذر زمان تغییر می‌کند یا خود موضوع حرج است یا تشخیص عرف از مصداق آن. اگر پدیده‌ای تازه پدید آید که پیش‌تر وجود نداشته (مانند آسیب‌های فناورانه یا بیماری‌های نوپدید)، تغییر در خود موضوع است و آن را «نوظهور واقعی» می‌نامیم. اگر وضعیتی از پیش وجود داشته، اما با تغییر توقعات و معیارهای عرفی اکنون حرجی شمرده شود (مانند حرج روانی مستمر)، تغییر در مصداق‌یابی است و آن را «نوظهور عرفی و حکمی» می‌نامیم. ملاک تشخیص حرج نیز عرف است. ازاین‌رو هر دو دسته، بی‌آن‌که حکم کلی قاعده تغییر کند، زیر همان قاعده جای می‌گیرند (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۱۸۳/۱).

با روشن‌شدن جایگاه فقهی قاعده، پرسش بعدی آن است که در عمل چه وضعیت‌هایی می‌توانند ذیل آن بررسی شوند و احراز آن‌ها بر چه قرائن و دلایلی استوار است. بخش دوم به این پرسش می‌پردازد.

۲- رویه قضایی در مواجهه با مصادیق نوظهور عسر و حرج و تحلیل نقش قرینه‌ای بذل حقوق مالی

تحولات محیط اجتماعی، تغییر الگوهای زندگی و گسترش فناوری، وضعیت‌هایی را پدید آورده‌اند که ممکن است در دعاوی خانوادگی از حیث احراز عسر و حرج مطرح شوند. در چنین پرونده‌هایی، انطباق وضعیت زوجه با ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مستلزم بررسی دقیق اوضاع و احوال و پرهیز از محدودکردن ارزیابی به‌شکل ظاهری یا جسمانی آسیب است. آرای منتخب بخش ۴-۲-۱ نشان می‌دهد دادگاه‌ها از معیار صرفاً مادی فاصله گرفته و به ارزیابی مجموع اوضاع و احوال زندگی مشترک گرایش یافته‌اند؛ در عین حال، پذیرش وضعیت‌های روانی، اجتماعی و فناورانه هنوز موردی و وابسته به دلایل هر پرونده است، نه رویه‌ای کاملاً تثبیت‌شده. دعاوی طلاق به درخواست زوجه نیز از حیث اثبات شرایط قانونی و ارزیابی مجموعه دلایل، با دشواری‌هایی روبه‌رو هستند.

بخش حاضر بر پایه چارچوب فقهی بخش پیشین، نخست دو دسته مصادیق نوظهور را از منظر تحلیلی تفکیک می‌کند (بخش‌های ۲-۱ و ۲-۲) و سپس نقش بذل حقوق مالی در فرایند اثبات را بررسی می‌کند (بخش ۲-۳). این موضوعات از آن رو در کنار هم آمده‌اند که اولی به قلمرو موضوعی عسر و حرج و دومی به ارزش اثباتی یکی از رفتارهای زوجه مربوط است. زیربخش‌های ۲-۴ و ۲-۵ نیز به‌ترتیب مبانی میان‌رشته‌ای این تحلیل و ضوابط ارزیابی قرائن را توضیح می‌دهند.

۲-۱- مصادیق نوظهور واقعی و چالش‌های زیست‌بوم مدرن

این دسته از منظر تحلیلی، پدیده‌ها و آسیب‌هایی را دربر می‌گیرد که با گسترش فناوری، تغییر زیست‌بوم مدرن، استفاده گسترده از فضای مجازی یا پیشرفت‌های پزشکی و روان‌شناختی ارتباط دارند و ممکن است شکل یا شدت تازه‌ای یافته باشند. از نمونه‌های قابل بررسی می‌توان به وابستگی شدید و آسیب‌زای یکی از زوجین به فضای مجازی، شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های رایانه‌ای اشاره کرد؛ وضعیتی که درصورت اثبات آثار جدی آن بر روابط خانوادگی، ممکن است با انزوای عاطفی، گسست ارتباطی و اختلال در کارکرد خانواده همراه شود. همچنین برخی بیماری‌های صعب‌العلاج، اختلالات روانی و وضعیت‌های مرتبط با ناباروری، درصورت وجود شرایط خاص هر پرونده، می‌توانند از حیث آثارشان بر امکان ادامه زندگی مشترک بررسی شوند. تبصره ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی نیز برخی بیماری‌های صعب‌العلاج را که زندگی مشترک را مختل می‌کنند، از موارد قابل توجه در احراز عسر و حرج دانسته است (ماده ۱۱۳۰ ق.م).

با این حال، نوپدیدبودن یک پدیده یا دشواری ناشی از آن، به‌تنهایی برای احراز عسر و حرج کفایت نمی‌کند. در هر پرونده باید شدت، استمرار و آثار وضعیت مورد ادعا بر زندگی مشترک و امکان تحمل عرفی آن بررسی شود. گزارش متخصصان، سوابق درمانی، نظر کارشناسی و دیگر دلایل معتبر، حسب مورد، می‌توانند در این ارزیابی مؤثر باشند. در آرای بررسی‌شده، نمونه مستقیمی از آسیب‌های فناورانه دیده نمی‌شود. بنابراین این دسته فعلاً مصداق بالقوه است. با این حال، رأی شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور (بخش ۴-۲-۱، رأی شماره ۳) نشان می‌دهد وضعیت جسمی و جنسی زوج که در شمار موجبات حصری فسخ نیست، درصورت احراز حرج در قالب ماده ۱۱۳۰ قابل طرح است.

۲-۲- مصادیق نوظهور عرفی و حکمی و تحول در ارزش‌های اجتماعی

مصادیق عرفی و حکمی، از منظر این پژوهش، وضعیت‌هایی را شامل می‌شوند که ممکن است اصل آن‌ها در گذشته نیز وجود داشته باشد، اما ارزیابی آثار و شدت آن‌ها با تغییر شرایط اجتماعی و معیارهای عرفی دگرگون شود. تغییر در جایگاه اجتماعی، فرهنگی، تحصیلی و اقتصادی زنان و دگرگونی انتظارات از زندگی مشترک، زمینه طرح دوباره مسائلی، مانند کراهت شدید، رفتارهای تحقیرآمیز مستمر، اختلال جدی در روابط عاطفی و ممانعت غیرموجه از اشتغال یا تحصیل را فراهم کرده است. با این حال، هیچ‌یک از این موارد به‌صورت مستقل و صرفاً به‌دلیل نامطلوب‌بودن رفتار، لزوماً عسر و حرج محسوب نمی‌شود؛ معیار اصلی، شدت و استمرار وضعیت و آثار آن بر امکان ادامه زندگی مشترک است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱: ۱۹۵/۱).

۲-۳- نقش کاشفیت بذل حقوق مالی در احراز عسر و حرج و اثبات وضعیت روانی

یکی از دشواری‌های اثباتی در دعاوی طلاق قضایی، ارزیابی وضعیت روانی زوجه و احراز مشقت ناشی از استمرار زندگی مشترک است، به‌ویژه در مواردی که دلایل مادی مستقیم و آشکاری برای اثبات ادعا وجود ندارد. در چنین شرایطی، دادگاه می‌تواند اوضاع و احوال و قرائن مرتبط را در کنار سایر دلایل بررسی کند؛ با این حال، هیچ قرینه‌ای به‌تنهایی و بدون ارزیابی زمینه و آثار آن، اثبات‌کننده قطعی عسر و حرج نیست.

بذل تمام یا بخشی از مهریه و سایر حقوق مالی زوجه ممکن است از جدیت تصمیم او برای پایان‌دادن به رابطه زوجیت حکایت کند و در کنار دیگر قرائن، در ارزیابی وضعیت پرونده مؤثر باشد، اما این اقدام لزوماً به‌معنای تحقق عسر و حرج نیست. در طلاق خلع، کراهت زوجه و بذل مال در چارچوب شرایط قانونی آن بررسی می‌شود، درحالی‌که در طلاق قضایی

موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، ملاک اصلی، احراز عسر و حرج زوجه است. بنابراین، باید میان بذل مال به‌عنوان عوض طلاق خلع و توجه به آن به‌عنوان یکی از قرائن احتمالی در دعوای عسر و حرج تفکیک کرد (مواد ۱۱۳۰ و ۱۱۴۶ ق.م). بر این اساس، بذل حقوق مالی نه جایگزین احراز شرایط مقرر در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی است و نه به‌تنهایی مبنای مستقل صدور حکم طلاق قضایی محسوب می‌شود. دادگاه باید این موضوع را در کنار سایر اوضاع و احوال، ازجمله دلایل مربوط به وضعیت زندگی مشترک، رفتار زوجین و آثار استمرار رابطه بر زوجه، ارزیابی کند. درصورت احراز عسر و حرج بر پایه مجموع دلایل و شرایط قانونی، تصمیم مقتضی اتخاذ می‌شود؛ صرف بذل مال، به‌تنهایی، مجوز صدور حکم طلاق قضایی نیست.

۲-۴- تحلیل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بررسی پدیده‌های نوظهور ذیل قاعده نفی حرج

بررسی مصادیق نوظهور عسر و حرج می‌تواند از یافته‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی خانواده بهره بگیرد. تعمیم تحلیل حقوقی به وضعیت‌های روانی و اجتماعی، مستلزم توجه به آثاری است که رفتارهای مستمر، تعارض‌های شدید یا وابستگی‌های آسیب‌زا بر روابط زوجین بر جای می‌گذارند. در این زمینه، سلامت روان، ارتباط عاطفی و امکان ادامه زندگی مشترک می‌توانند ازجمله موضوعات بررسی باشند، اما تشخیص حقوقی عسر و حرج همچنان به معیارهای قانونی و ارزیابی اوضاع و احوال هر پرونده وابسته است. برای مثال، وابستگی آسیب‌زا به فناوری یا رفتارهای روانی آزاردهنده، درصورتی‌که وجود و آثار آن‌ها با دلایل معتبر احراز شود، ممکن است در ارزیابی وضعیت زندگی مشترک مؤثر باشند. پژوهش‌های مربوط به پیامدهای روانی خشونت علیه زنان نیز اهمیت توجه به این آسیب‌ها را نشان می‌دهند (Nikparvar *et al*, 2021: 1299). با این حال، یافته‌های روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی به‌تنهایی ثابت نمی‌کنند که یک وضعیت مشخص در رویه قضایی پذیرفته شده یا الزاماً موجب عسر و حرج است. کارکرد این یافته‌ها، کمک به شناخت آثار احتمالی رفتارها و تبیین زمینه‌های اجتماعی پرونده است؛ تصمیم حقوقی باید بر ارزیابی دلایل و انطباق وضعیت احرازشده با ماده ۱۱۳۰ استوار باشد.

۲-۵- بررسی چالش‌های اثباتی و معیارهای ارزیابی قرائن در رویه قضایی

پذیرش قرائن غیرمستقیم در اثبات عسر و حرج، ضرورت تعیین معیارهای منضبط برای ارزیابی قضایی را برجسته می‌کند. از یک‌سو، اتکای بیش از اندازه به قرائنی مانند بذل حقوق مالی یا صرف ادعای کراهت ممکن است به نتیجه‌گیری شتاب‌زده بینجامد؛ از سوی دیگر، نادیده‌گرفتن آثار روانی و اجتماعی صرفاً به‌دلیل فقدان صدمه جسمانی می‌تواند ارزیابی پرونده را ناقص سازد. در پژوهش‌های مربوط به دعاوی طلاق نیز به دشواری ایجاد توازن میان حمایت از زوجه و ضرورت ارزیابی دقیق دلایل اشاره شده است.

برای ارزیابی منضبط، دادگاه می‌تواند حسب اقتضای هر پرونده، مجموعه دلایل و قرائن مرتبط را بررسی کند، ازجمله گزارش‌های مشاوره خانواده، شهادت مطلعان، سوابق مداخله مراجع ذی‌صلاح و نظریه کارشناسی تخصصی، مشروط بر آن‌که هریک در پرونده وجود داشته و از حیث ارتباط و اعتبار قابل ارزیابی باشد. هیچ‌یک از این موارد به‌صورت خودکار و در همه پرونده‌ها ضروری یا کافی نیست؛ ارزش آن‌ها به موضوع دعوا و کیفیت دلایل بستگی دارد. درنهایت، احراز عسر و حرج باید بر ارزیابی مجموع اوضاع و احوال و انطباق آن با معیار قانونی استوار باشد؛ بخش سوم باتوجه به همین ضرورت، مرز عسر و حرج را با نهادهای مشابه ترسیم می‌کند تا از خلط مفاهیم و توسعه بی‌ضابطه قلمرو آن جلوگیری شود.

۳- ارزیابی تطبیقی و چالش‌های رویه قضایی در تفکیک عسر و حرج از عناوین مشابه

اعمال ضابطه‌مند و عادلانه قاعده نفی عسر و حرج در دعاوی انحلال نکاح، مستلزم تفکیک مفهومی و ماهوی این قاعده از نهادهای مشابه در حقوق خانواده است (حبیبی‌تبار، ۱۴۰۲: ۱۹). عسر و حرج، کراهت زوجه، سوءرفتار زوج و موجبات فسخ نکاح، هرچند ممکن است در برخی پرونده‌ها با یکدیگر ارتباط پیدا کنند، از حیث مبنا، شرایط تحقق و آثار حقوقی یکسان نیستند. ازاین‌رو، صرف وجود کراهت، نقض تکلیف

حسن معاشرت یا ابتلای یکی از زوجین به بیماری، بدون بررسی شرایط قانونی و آثار آن بر ادامه زندگی مشترک، برای احراز عسر و حرج کافی نیست. تفکیک این مفاهیم، امکان ارزیابی دقیق‌تر دلایل و جلوگیری از تعمیم بی‌ضابطه قلمرو ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی را فراهم می‌کند.

۳-۱- تفکیک عسر و حرج از کراهت مجرد و طلاق خلع

کراهت زوجه از زوج، به‌خودی‌خود با عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی یکسان نیست. در حقوق ایران، طلاق خلع براساس ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی، ناظر بر وضعیتی است که زن به‌دلیل کراهت از شوهر، در برابر مالی که به او می‌دهد، تقاضای طلاق می‌کند. طلاق مبارات نیز تابع شرایط خاص مقرر در ماده ۱۱۴۷ همان قانون است. بنابراین، در تشخیص نوع طلاق، باید شرایط قانونی هر نهاد و ماهیت درخواست زوجه مورد توجه قرار گیرد.

در فقه امامیه نیز خلع و مبارات ناشی از کراهت زوجه و در برابر مال‌اند و طلاق قضایی مبتنی بر حرج از آن‌ها متمایز است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴: ۱۸۷). رأی دیوان عالی کشور در پرونده تنفر زوجه (بخش ۴-۲-۱، رأی شماره ۶) نیز همین تفکیک را تأیید می‌کند: صرف تنفر، بدون احراز شدت، استمرار و آثار آن بر زندگی مشترک، برای صدور حکم کافی نیست. ازاین‌رو، کراهت می‌تواند در کنار سایر اوضاع و احوال، یکی از قرائن مورد بررسی دادگاه باشد، اما نه هر کراهتی عسر و حرج است و نه بذل مال به‌تنهایی تحقق شرایط ماده ۱۱۳۰ را اثبات می‌کند. تشخیص نهایی به‌شدت و استمرار وضعیت، دلایل ارائه‌شده و آثار آن بر امکان ادامه زندگی مشترک بستگی دارد.

۳-۲- نسبت‌سنجی قاعده نفی حرج با نهاد فسخ نکاح

تفکیک عسر و حرج از موجبات فسخ نکاح، از موضوعات مهم در تحلیل حقوقی انحلال رابطه زوجیت است (کاتوزیان، ۱۳۹۶: ۱۹۵/۲). فسخ نکاح بر وجود یکی از موجبات قانونی فسخ و تحقق شرایط مربوط به آن استوار است؛ در مقابل، ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی امکان درخواست طلاق را در وضعیتی پیش‌بینی می‌کند که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد. ازاین‌رو، این دو نهاد از حیث مبنا و شرایط تحقق، مستقل از یکدیگرند و نباید آثار حقوقی آن‌ها با هم خلط شود.

در مواردی که بیماری، عارضه جسمانی یا اختلال روانی زوج در شمار عیوب قانونی موجب فسخ نکاح قرار نمی‌گیرد، نمی‌توان صرفاً به همین دلیل نتیجه گرفت که زوجه هیچ راه حقوقی برای درخواست انحلال نکاح ندارد. چنان‌چه وضعیت مورد نظر، باتوجه به شدت، استمرار و آثار آن، ادامه زندگی مشترک را برای زوجه با مشقت غیرقابل تحمل همراه سازد، امکان بررسی موضوع برمبنای ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی وجود دارد، مشروط بر آن‌که تحقق عسر و حرج در دادگاه احراز شود. این تحلیل به‌معنای توسعه فهرست قانونی عیوب موجب فسخ نیست، بلکه بر تمایز میان دو مبنای مستقل حقوقی تأکید دارد (مواد ۱۱۲۱ تا ۱۱۳۰ ق.م).

رأی شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور (بخش ۴-۲-۱، رأی شماره ۳) نمونه‌ای از همین تفکیک است: در پرونده‌ای که زوجه به‌دلیل مشکلات جنسی زوج تقاضای طلاق کرده بود، دیوان باوجود نبود شرایط حصری فسخ، امکان صدور حکم برمبنای ماده ۱۱۳۰ را درصورت احراز حرج پذیرفت. با این حال، یک رأی برای ادعای رویه‌ای یکپارچه کافی نیست؛ آن‌چه می‌توان گفت این است که این استدلال در دیوان عالی کشور سابقه دارد و اعمال آن همچنان به احراز شدت و آثار وضعیت در هر پرونده وابسته است.

۳-۳- چالش‌های احراز ضابطه شخصی و نوعی در عسر و حرج

یکی از مسائل قابل توجه در احراز عسر و حرج، چگونگی ارزیابی وضعیت خاص زوجه در کنار معیارهای عرفی تحمل مشقت است. از یک‌سو، شرایط شخصی زوجه، ازجمله وضعیت جسمانی و روانی، سن، موقعیت خانوادگی و اوضاع اجتماعی، می‌تواند در ارزیابی آثار ادامه زندگی مشترک اهمیت داشته باشد؛ از سوی دیگر، صرف احساس دشواری یا نارضایتی شخصی، بدون احراز شرایط مقرر در ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، برای صدور حکم طلاق کافی نیست. بر این اساس، در تحلیل عسر و حرج باید هم وضعیت مشخص زوجه و هم شدت و ماهیت مشقت ادعاشده مورد توجه قرار

گیرد. معیار نوعی می‌تواند در ارزیابی متعارف‌بودن یا نبودن مشقت مؤثر باشد، اما نباید به ابزاری برای نادیده‌گرفتن وضعیت واقعی زوجه تبدیل شود. در مقابل، توجه به شرایط فردی نیز به‌معنای پذیرش هر ادعای شخصی بدون بررسی دلایل نیست. تشخیص عسر و حرج باید بر ارزیابی مجموع اوضاع و احوال و انطباق آن با تعریف قانونی این مفهوم استوار باشد.

آرای بررسی‌شده نیز این ضرورت را نشان می‌دهند: در رأی شعبه هشتم دیوان عالی کشور (بخش ۴-۲-۱، رأی شماره ۵)، دیوان به‌جای اتکا به صرف ادعا، تحقیق از زوجین و خانواده‌ها، تحقیقات محلی و بررسی وضعیت شغلی و پزشکی زوج را لازم دانسته است، یعنی هم وضعیت خاص زوجه و هم معیار عرفی باید هم‌زمان احراز شوند. شفاف‌ترشدن ترکیب این دو معیار در استدلال قضایی، از ناهمسانی احتمالی آرا در پرونده‌های مشابه می‌کاهد.

۳-۴- تفکیک عسر و حرج از سوءرفتار موضوع ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی

ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی، زوجین را مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر می‌کند. با این حال، هر اختلاف یا رفتار نامطلوب در زندگی مشترک، لزوماً عسر و حرج موضوع ماده ۱۱۳۰ محسوب نمی‌شود. برای احراز عسر و حرج ناشی از سوءرفتار، باید ماهیت رفتار، شدت، استمرار و آثار آن بر امکان ادامه زندگی مشترک بررسی شود.

رفتارهایی مانند تحقیر مستمر، توهین‌های مکرر، تهدید یا محدود کردن شدید و غیرموجه آزادی‌های زوجه، درصورت اثبات و باتوجه به شرایط پرونده، ممکن است از جمله عواملی باشند که در ارزیابی عسر و حرج مورد توجه قرار می‌گیرند. با این حال، نقض تکلیف حسن معاشرت و تحقق عسر و حرج دو عنوان حقوقی متمایزند و رابطه میان آن‌ها باید با توجه به آثار رفتار احراز شود. به بیان دیگر، سوءرفتار می‌تواند زمینه یا یکی از دلایل اثبات عسر و حرج باشد، اما برای صدور حکم طلاق بر این مبنا، احراز شرایط مقرر در ماده ۱۱۳۰ همچنان ضروری است.

در رأی شعبه ۱۳ دادگاه تجدید نظر استان تهران (بخش ۴-۲-۱، رأی شماره ۷)، استمرار توهین‌ها و سوءرفتارهای روانی و سلب آزادی‌های مشروع زوجه، با شهادت مطلعین و گزارش مشاوره، برای احراز حرج روانی کافی دانسته شده است. این رأی نشان می‌دهد سوءرفتار روانی درصورت استمرار و اثبات، از سطح نقض تکلیف حسن معاشرت فراتر می‌رود، اما چون رأیی تجدید نظری است، باید آن را نمونه‌ای از رویکرد قابل پذیرش دانست، نه معیاری الزام‌آور برای همه دادگاه‌ها.

۳-۵- تحلیل نسبت اصل لزوم نکاح با قاعده نفی عسر و حرج

اصل لزوم قراردادها و استمرار رابطه زوجیت، در تحلیل حقوق خانواده باید در کنار مقررات خاص مربوط به انحلال نکاح بررسی شود (حبیبی‌تبار، ۱۴۰۲: ۲۳). با این حال، اصل لزوم نکاح به‌معنای نادیده‌گرفتن مواردی نیست که قانون‌گذار برای پایان‌دادن به رابطه زوجیت پیش‌بینی کرده است. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی ازجمله مقرراتی است که درصورت اثبات عسر و حرج، امکان درخواست طلاق و مداخله قضایی را فراهم می‌کند.

برمبنای تحلیل فقهی قاعده نفی حرج، درصورت تحقق شرایط آن، نمی‌توان استمرار یک وضعیت حرجی را صرفاً با استناد کلی به لزوم نکاح توجیه کرد. در عین حال، اعمال این قاعده مستلزم احراز حرج است و نباید به‌معنای کنارگذاشتن اصل استمرار زوجیت در هر وضعیت دشوار یا هر اختلاف خانوادگی تلقی شود. بنابراین، تعادل میان ثبات خانواده و حمایت از زوجه، از طریق تفسیر دقیق ماده ۱۱۳۰ و ارزیابی مستدل دلایل هر پرونده حاصل می‌شود، نه با ترجیح مطلق یکی از این دو ملاحظه بر دیگری.

۴- ضمانت‌اجراها، اختیارات ولایتی دادگاه و سازوکارهای اجرای طلاق قضایی درصورت امتناع زوج

پس از احراز عسر و حرج، مسأله چگونگی اجرای تصمیم قضایی و حدود اختیار دادگاه در مواجهه با امتناع زوج مطرح می‌شود. در این مرحله، باید میان احراز عسر و حرج، صدور حکم طلاق، اجرای صیغه و ثبت رسمی آن تفکیک کرد، زیرا هریک تابع ضوابط حقوقی مربوط به خود است. ماده ۱۱۳۰

قانون مدنی مقرر می‌کند که درصورت اثبات عسر و حرج، دادگاه می‌تواند زوج را به طلاق اجبار کند و درصورت میسرنبودن اجبار، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود. ازاین‌رو، امتناع زوج از اجرای تکلیف قانونی، به‌خودی‌خود مانع اجرای حکم نیست؛ با این حال، اقدامات دادگاه و مرجع ثبت باید در چارچوب مقررات مربوط صورت گیرد (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۲۲۵/۳).

در این چارچوب، لازم است ماهیت طلاق صادرشده، حدود مداخله قاضی و آثار مالی و غیرمالی مترتب بر آن به‌صورت جداگانه بررسی شود. همچنین نمی‌توان صرف احراز یا پذیرش بذل حقوق مالی زوجه را معادل اثبات عسر و حرج دانست، زیرا بذل مال ممکن است در برخی پرونده‌ها قرینه‌ای در کنار سایر دلایل باشد، اما مبنای صدور حکم طلاق باید با مقررات قانونی مربوط منطبق باشد.

۴-۱- ماهیت فقهی – حقوقی ولایت قاضی در الزام زوج یا اجرای طلاق

در تحلیل فقهی مداخله دادگاه در طلاق ناشی از عسر و حرج، قاعده نفی حرج، مفاد ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و مباحث مربوط به ولایت حاکم بر ممتنع مورد توجه قرار می‌گیرند. قاعده «الحاکم ولی الممتنع» تنها در حدود مبانی و شرایطی که ولایت حاکم را توجیه می‌کند، جاری است و مجوزی عام برای مداخله در همه اختلافات زوجین نیست (محقق داماد، ۱۳۸۷: ۲۱۱/۳).

براساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، درصورت اثبات عسر و حرج، دادگاه می‌تواند زوج را به طلاق اجبار کند و درصورت میسرنبودن اجبار، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود. بنابراین، در تحلیل این فرایند باید میان الزام زوج به اجرای طلاق و اقدام در مرحله اجرا درصورت امتناع او تفکیک کرد. امتناع از حضور در دادگاه یا دفتر رسمی طلاق نیز باید در چارچوب مقررات آیین دادرسی و قانون حمایت خانواده بررسی شود؛ نمی‌توان بدون توجه به تشریفات قانونی، اختیار اجرای مستقیم طلاق را به هر نماینده‌ای از سوی دادگاه نسبت داد.

قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ در مواد مربوط به اجرای حکم طلاق، ازجمله ماده ۳۳، تشریفات مربوط به ارائه حکم به دفتر رسمی طلاق و آثار عدم حضور یا امتناع زوج را پیش‌بینی کرده است. بر این اساس، اقدامات دفترخانه و اجرای حکم باید با رعایت شرایط مقرر قانونی صورت گیرد. چنین سازوکاری از بی‌اثرماندن حکم قطعی به سبب امتناع زوج جلوگیری می‌کند، اما جزئیات اجرای آن باید براساس متن قانون و وضعیت پرونده تعیین شود.

۴-۲- تحلیل ماهوی و حقوقی نوع طلاق قضایی و مسأله بائن یا رجعی‌بودن آن

تعیین نوع طلاق ناشی از عسر و حرج، از حیث آثار حقوقی، به‌ویژه امکان رجوع زوج در ایام عده، اهمیت دارد (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴: ۲۷۱). قانون مدنی در مواد ۱۱۴۳ تا ۱۱۴۵، طلاق را به رجعی و بائن تقسیم کرده و موارد بائن‌بودن را مشخص ساخته است. ازاین‌رو، تعیین ماهیت طلاق قضایی ناشی از عسر و حرج مستلزم بررسی مبنای حقوقی آن، نحوه اجرای طلاق و نسبت آن با مقررات مربوط به انواع طلاق است.

این استدلال که رجعی‌دانستن طلاق ممکن است امکان رجوع زوج را فراهم کند و در برخی شرایط با هدف رهایی زوجه از وضعیت حرجی ناسازگار باشد، می‌تواند در تحلیل فقهی و حقوقی موضوع مطرح شود، اما به‌تنهایی برای اثبات بائن‌بودن همه طلاق‌های قضایی ناشی از عسر و حرج کفایت نمی‌کند. در این‌باره دو دیدگاه قابل طرح است. بر پایه دیدگاه نخست، رجعی‌دانستن این طلاق با غایت ماده ۱۱۳۰ ناسازگار است، زیرا رجوع زوج در ایام عده می‌تواند اثر حکم را زایل کند. بر پایه دیدگاه دوم، چون قانون مدنی موارد بائن را احصا کرده و طلاق ناشی از عسر و حرج در آن‌ها نیامده، باید به اصل رجعی‌بودن بازگشت (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۶۸/۳). این پژوهش باتوجه به غایت حمایتی ماده ۱۱۳۰ دیدگاه نخست را مرجح می‌داند، اما آن را فرضیه‌ای تحلیلی می‌شمارد که تثبیت آن به رأی وحدت رویه یا اصلاح قانون نیاز دارد (بخش ۵-۲).

۴-۲-۱- بررسی آرای قضایی و رویه محاکم در احراز عسر و حرج زوجه

تحلیل نحوه اعمال ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی مستلزم بررسی آرای شاخصی است که دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور در مواجهه با مصادیق عسر و حرج صادر کرده‌اند. بررسی رویه قضایی نشان می‌دهد که دادگاه‌ها به تدریج از معیارهای صرفاً مادی و سخت‌گیرانه سنتی فاصله گرفته و به ارزیابی مجموع اوضاع و احوال زندگی مشترک گرایش یافته‌اند.

۴-۲-۱-۱- آرای وحدت رویه و آرای شاخص دیوان عالی کشور

– رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۷/۰۵/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: هرچند این رأی مستقیماً ناظر بر عسر و حرج زوجه در دعوای طلاق نیست، اما از حیث اصول حقوقی و تفکیک میان تکالیف و حقوق مستقل زوجین (مانند تفکیک حق حبس از اعسار مالی زوج) دارای اهمیت تحلیلی است. این تفکیک مفهومی نشان می‌دهد که احراز عسر و حرج باید ناظر بر وضعیت واقعی شخصی باشد که مدعی آن است و نمی‌توان وضعیت مالی یا شخصی یکی از زوجین را بدون احراز آثار مستقیم آن بر دیگری، ملاک تحقق عسر و حرج قرار داد.

– رأی وحدت رویه شماره ۷۷۸ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: این رأی، ازجمله ارکان مهم رویه قضایی در حوزه حقوق خانواده و شروط ضمن عقد است که به‌صراحت بر لزوم حمایت قانونی از زوجه در شرایط دشوار و ضابطه‌مندکردن اجرای حقوق انحلال نکاح تأکید نموده و اختیارات محاکم را در اعمال مقررات حمایتی تبیین می‌نماید.

– پرونده کلاسه ۳۰/۴۰۶/۷۱، شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور: در این پرونده که زوجه به‌دلیل مشکلات حاد جنسی زوج تقاضای طلاق کرده بود، دیوان عالی کشور تصریح نمود که اگرچه استناد به موجبات حصری فسخ نکاح ممکن است با موانع قانونی مواجه باشد، اما چنان‌چه این وضعیت موجب بروز عسر و حرج غیرقابل تحمل برای زوجه گردد، صدور حکم طلاق برمبنای ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی کاملاً وجاهت قانونی دارد. این رأی مرز میان «نهاد فسخ نکاح» و «طلاق قضایی ناشی از عسر و حرج» را به روشنی ترسیم می‌کند.

۴-۲-۱-۲- آرای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور

– دادنامه شماره ۹۲۰۰۷۳۹ مورخ ۱۳۹۲/۰۵/۲۰، شعبه ۲۳۵ دادگاه خانواده تهران (تأییدشده در شعبه ۴۰ دادگاه تجدید نظر استان تهران): در این پرونده، زوجه با استناد به اعتیاد شدید زوج، سابقه ناموفق ترک و بازگشت مکرر به مصرف مواد مخدر و آثار مخرب آن بر کانون خانواده تقاضای طلاق نمود. دادگاه پس از بررسی محتویات پرونده و احراز استمرار وضعیت مزبور، آن را از مصادیق بارز عسر و حرج تشخیص داده و حکم طلاق را صادر کرد. این دادنامه مؤید آن است که اعتیاد خانمان‌سوز درصورت استمرار و اثرگذاری برمبنای ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی قابل استناد است.

– دادنامه شماره ۲۴۰۹۳ مورخ ۱۳۹۱ (شعبه هشتم دیوان عالی کشور): در پرونده‌ای که باوجود گذشت مدت‌زمان طولانی از تاریخ عقد، زوجین عملاً زندگی مشترک را آغاز نکرده بودند و زوجه در وضعیت بلاتکلیفی قرار داشت، دیوان عالی کشور بر ضرورت انجام تحقیقات جامع محلی، بررسی اوضاع و احوال اخلاقی و رفتاری زوج و همچنین توجه به قرائنی چون بذل حقوق مالی تأکید کرد. این رأی نشان می‌دهد که احراز عسر و حرج نیازمند بررسی دقیق و همه‌جانبه واقعیات زندگی مشترک است.

– دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۰۰۰۸ مورخ ۱۳۹۳/۰۱/۲۳، شعبه دیوان عالی کشور: در این رأی، دیوان عالی کشور تصریح کرده است که صرف ادعای تنفر عاطفی زوجه، بدون احراز شرایط، منشأ، استمرار و آثار تخریبی آن بر زندگی مشترک، برای صدور حکم طلاق کافی نیست. اهمیت این دادنامه در تفکیک دقیق میان «کراهت مجرد» و «حرج مؤثر» است، به‌گونه‌ای‌که نارضایتی‌های عادی روزمره نباید به‌عنوان عسر و حرج تلقی شوند، بلکه وضعیت باید به مرحله‌ای برسد که ادامه زوجیت با مشقت غیرقابل تحمل همراه باشد.

۴-۲-۱-۳- برآیند تحلیلی رویه قضایی

مجموعه آرای فوق نشان می‌دهد که مفهوم عسر و حرج در حقوق ایران ماهیتی پویا و انعطاف‌پذیر دارد. دادگاه‌ها با استفاده از اختیار حاصل از تبصره ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، محدود به مصادیق حصری تبصره نیستند، لکن احراز عسر و حرج همواره نیازمند ارزیابی مجموع اوضاع و احوال، دلایل اثباتی متقن (نظیر نظرات کارشناسی، گزارش‌های مشاوره، تحقیقات محلی و قرائنی چون بذل حقوق مالی) است تا میان حمایت منصفانه از زوجه و صیانت از کیان خانواده، تعادل حقوقی پایداری برقرار گردد.

۴-۲-۲- جایگاه آرای قضایی در شناسایی مصادیق نوظهور عسر و حرج

تبصره ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، پس از بیان مصادیق مشخص، امکان بررسی سایر وضعیت‌هایی را که عسر و حرج زوجه در آن‌ها احراز شود، منتفی نمی‌داند. ازاین‌رو، مصادیق مذکور در تبصره را نباید فهرستی بسته تلقی کرد. با این حال، تمثیلی‌بودن این مصادیق به‌معنای پذیرش خودکار هر وضعیت جدید به‌عنوان عسر و حرج نیست؛ دادگاه باید رابطه میان وضعیت مورد ادعا و مشقت ناشی از ادامه زندگی مشترک را براساس دلایل پرونده احراز کند.

از منظر تحلیلی، رفتارهایی مانند سوءرفتار روانی مستمر، کنترل افراطی، انزوای اجتماعی یا آسیب‌های ناشی از ارتباطات دیجیتال ممکن است در شرایط خاص، موضوع بررسی ذیل ماده ۱۱۳۰ قرار گیرند. در آرای بررسی‌شده، اعتیاد مستمر، وضعیت جنسی زوج، عدم آغاز زندگی مشترک و سوءرفتار روانی مستمر پذیرفته یا موضوع تحقیق قرار گرفته‌اند؛ در مقابل، آسیب‌های ناشی از فناوری و کنترل افراطی نمونه مستقیمی در این آرا ندارند و صرفاً در چارچوب ظرفیت تبصره ماده ۱۱۳۰ قابل طرح‌اند، بدین‌ترتیب مصادیق نوظهور عرفی و حکمی (مانند حرج روانی) پشتوانه قضایی دارند و مصادیق نوظهور واقعی فناورانه فعلاً ظرفیتی تحلیل‌پذیرند.

این تفکیک، هم ظرفیت انعطاف‌پذیر ماده ۱۱۳۰ را حفظ می‌کند و هم از تعمیم بی‌ضابطه حق درخواست طلاق جلوگیری خواهد کرد. در هر پرونده، شدت و استمرار رفتار، آثار واقعی آن بر زندگی مشترک و کیفیت دلایل ارائه‌شده باید مبنای تصمیم‌گیری قرار گیرد.

۴-۳- سازوکار اجرای طلاق درصورت غیبت، مجهول‌المکان بودن یا امتناع زوج از حضور در دفترخانه

در مواردی که پس از صدور حکم طلاق، زوج از حضور در دفتر رسمی طلاق یا اجرای صیغه امتناع می‌کند، باید میان آثار حکم قضایی و تشریفات قانونی اجرای آن تفکیک کرد. قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، در ماده ۳۳، ترتیبات مربوط به ارائه حکم طلاق به دفتر رسمی، ابلاغ به زوج و آثار عدم حضور یا امتناع وی را پیش‌بینی کرده است. بنابراین اجرای طلاق باید مطابق شرایط و مهلت‌های مقرر در این قانون صورت گیرد (قانون حمایت خانواده، ماده ۳۳).

بر این اساس، نمی‌توان بدون توجه به مفاد قانون، همه موارد غیبت یا مجهول‌المکان‌بودن زوج را مشمول یک سازوکار واحد دانست یا به‌طور کلی اعلام کرد که نماینده اجرای احکام در هر مورد مستقیماً صیغه طلاق را جاری می‌کند. شیوه اقدام دفترخانه و مراجع قضایی باید با توجه به وضعیت پرونده، مفاد حکم، تشریفات ابلاغ و مقررات قانونی تعیین شود. این سازوکارها برای جلوگیری از بی‌اثرماندن حکم قطعی پیش‌بینی شده‌اند، اما اجرای آن‌ها مستلزم رعایت الزامات قانونی است (قانون حمایت خانواده، ماده ۳۳).

۴-۴- حدود اختیارات دادگاه در تعیین تکالیف مالی و حضانت هنگام اجرای طلاق قضایی

در رسیدگی به دعوای طلاق، تعیین تکلیف حقوق مالی و مسائل مرتبط با فرزندان باید براساس مقررات مربوط و با توجه به خواسته‌ها و وضعیت پرونده انجام شود. ماده ۲۹ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، دادگاه را مکلف می‌کند ضمن رأی خود، درباره موضوعاتی، ازجمله مهریه، نفقه، جهیزیه، اجرت‌المثل ایام زوجیت، حضانت و نحوه ملاقات فرزندان، در حدود مقرر قانونی تعیین تکلیف کند. اجرای طلاق و ثبت آن نیز تابع مقررات مربوط به حقوق مالی زوجه و سایر تشریفات قانونی است (قانون حمایت خانواده، ماده ۲۹). با این حال، بذل تمام یا بخشی از حقوق مالی از سوی

زوجه، لزوماً به این معنا نیست که دادگاه باید در همه پرونده‌ها شرطی کلی مبنی‌بر ممنوعیت رجوع زوجه به مال بذل‌شده در ایام عده درج کند. آثار حقوقی بذل مال به ماهیت توافق، نوع طلاق، مفاد سند و مقررات مربوط بستگی دارد. برای نمونه، ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی درخصوص بائن‌بودن طلاق خلع و مبارات، به شرایط مقرر در همان ماده توجه دارد. بنابراین نمی‌توان آثار ویژه این دو نهاد را بدون بررسی شرایط قانونی به تمام طلاق‌های قضایی ناشی از عسر و حرج تسری داد، درنتیجه، دادگاه باید درباره حقوق مالی و غیرمالی مرتبط با طلاق بر پایه قانون و اوضاع و احوال پرونده تصمیم بگیرد. هرگونه شرط یا نتیجه‌گیری درباره امکان رجوع به مال بذل‌شده نیز باید مستند به مبنای قانونی معتبر باشد، نه صرفاً با هدف جلوگیری از اختلافات احتمالی پس از طلاق.

نتیجه‌گیری

بررسی مبانی فقهی، مقررات قانونی و آرای قضایی منتخب نشان می‌دهد که قاعده نفی عسر و حرج، در چارچوب ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، امکان درخواست طلاق و مداخله قضایی را درصورت احراز شرایط مقرر فراهم می‌کند. با این حال، اعمال این قاعده مستلزم تفکیک آن از نهادهای مشابه، ازجمله کراهت مجرد، طلاق خلع و مبارات، سوءرفتار موضوع ماده ۱۱۰۳ و موجبات فسخ نکاح است. هیچ‌یک از این مفاهیم را نمی‌توان بدون توجه به مبنا و شرایط حقوقی آن، معادل عسر و حرج دانست.

همچنین غیرحصری‌بودن مصادیق مندرج در تبصره ماده ۱۱۳۰، امکان بررسی وضعیت‌هایی را که صراحتاً در قانون نام برده نشده‌اند، فراهم می‌سازد، اما این ظرفیت به معنای پذیرش خودکار پدیده‌های نوظهور به‌عنوان مصادیق تثبیت‌شده قضایی نیست. رفتارهایی مانند آسیب روانی مستمر، کنترل افراطی یا آسیب‌های ناشی از فناوری، درصورت طرح در پرونده، باید باتوجه به شدت، استمرار، آثار و دلایل مربوط ارزیابی شوند. در آرای بررسی‌شده، سوءرفتار روانی مستمر پذیرفته شده است، اما برای آسیب‌های فناورانه نمونه مستقیمی یافت نشد.

درخصوص بذل حقوق مالی نیز می‌توان گفت که این اقدام، بسته به شرایط پرونده، ممکن است در کنار سایر قرائن در ارزیابی وضعیت زوجه مؤثر باشد، اما به‌تنهایی دلیل قطعی تحقق عسر و حرج نیست. همچنین ماهیت بائن یا رجعی طلاق قضایی ناشی از عسر و حرج باید براساس مقررات مربوط به انواع طلاق و مستندات معتبر فقهی و حقوقی بررسی شود. استدلال مبتنی‌بر ضرورت حمایت از زوجه، هرچند در تحلیل موضوع اهمیت دارد، جایگزین استناد قانونی و بررسی رویه قابل احراز نمی‌شود.

از حیث اجرا نیز ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی و مقررات قانون حمایت خانواده، چارچوب مداخله قضایی و اجرای حکم را مشخص می‌کنند. رعایت تشریفات قانونی در مرحله اجرای طلاق، همراه با تعیین تکلیف حقوق مالی و مسائل مربوط به فرزندان، برای جلوگیری از بروز اختلافات بعدی ضروری است.

جمع‌بندی و دستاوردهای تحلیلی پژوهش: پاسخ به پرسش اصلی: رویه قضایی ایران مصادیق نوظهور را بر دو پایه ذیل ماده ۱۱۳۰ جای می‌دهد: پایه فقهی، یعنی ماهیت رخصتی و حاکم‌بودن قاعده نفی حرج که اطلاق اختیار زوج را مقید و مداخله ولایی دادگاه را توجیه می‌کند و پایه ضابطه‌ای، یعنی ارزیابی مجموع اوضاع و احوال با تلفیق معیار شخصی و نوعی. بذل حقوق مالی زوجه در این فرایند قرینه‌ای کاشف است، نه دلیلی مستقل.

پاسخ به پرسش‌های فرعی: نخست، قاعده نفی حرج در غیر عبادات رخصت است و به‌عنوان دلیل ثانوی حاکم، در کنار قاعده «الحاکم ولی الممتنع»، مبنای مداخله دادگاه می‌شود؛ دوم، مصادیق نوظهور به «واقعی» (تغییر در موضوع) و «عرفی و حکمی» (تغییر در مصداق‌یابی عرفی) تقسیم می‌شوند؛ در آرای بررسی‌شده، حرج روانی مستمر پشتوانه قضایی دارد، اما آسیب‌های فناورانه نمونه مستقیم ندارند؛ سوم، بذل مهریه در کنار سایر قرائن، مانند تحقیقات محلی در رأی شعبه هشتم دیوان عالی کشور، کاشف از حرج است و از خلع و مبارات که بذل در آن‌ها عوض طلاق و منوط به رضایت زوج است، متمایز می‌شود؛ چهارم، عسر و حرج از

کراهت مجرد (رأی شماره ۶)، از سوءرفتار موضوع ماده ۱۱۰۳ (به معیار شدت و استمرار) و از فسخ نکاح (رأی شماره ۳، به استقلال مبنا) تفکیک می‌شود.

ارزیابی فرضیه‌ها: فرضیه اصلی تأیید می‌شود، با این تعدیل که بذل مهریه کاشف است، نه علت تامه. فرضیه‌های فرعی نخست و سوم تأیید می‌شوند؛ فرضیه فرعی دوم، یعنی اثرگذاری وضعیت روانی و اجتماعی در احراز حرج، در حد آرای منتخب تأیید می‌شود و تعمیم آن به همه محاکم به پژوهشی با نمونه گسترده‌تر نیاز دارد.

نوآوری: این پژوهش مصادیق نوظهور را بر پایه مبنای فقهی واحد طبقه‌بندی می‌کند و جایگاه اثباتی بذل مهریه را از عوض‌بودن مال در خلع و مبارات جدا می‌سازد؛ این دو دستاورد در ادبیات موجود به هم پیوند نخورده بودند.

پیشنهادهای کاربردی برای اصلاح رویه قضایی و شفافیت تقنینی: در راستای افزایش انسجام استدلال‌های قضایی و ارتقای امنیت حقوقی در دعاوی خانواده، پیشنهادهای زیر قابل طرح است:

۱- تقویت انسجام در استدلال قضایی: شایسته است در آرای مربوط به ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی، دلایل احراز یا رد عسر و حرج، شدت و استمرار وضعیت مورد ادعا و آثار آن بر ادامه زندگی مشترک به‌روشنی بیان شود. همچنین بهتر است دادگاه در استدلال خود، هم وضعیت خاص زوجه (ضابطه شخصی) و هم متعارف‌بودن یا نبودن مشقت از منظر عرف (ضابطه نوعی) را به‌صراحت بسنجد و نسبت این دو را روشن کند. چنین رویکردی امکان ارزیابی آرای قضایی و مقایسه موارد مشابه را افزایش می‌دهد.

۲- توسعه بهره‌گیری متناسب از ارزیابی‌های تخصصی: در پرونده‌هایی که ادعای عسر و حرج بر وضعیت روانی یا آثار رفتارهای مستمر استوار است، دادگاه می‌تواند حسب ضرورت از ظرفیت مشاوره خانواده، کارشناسی یا گزارش‌های تخصصی معتبر استفاده کند. این اقدام باید باتوجه به موضوع هر پرونده و ضوابط قانونی انجام شود و جایگزین ارزیابی قضایی دلایل نباشد.

۳- بررسی نیاز به تبیین بیشتر مصادیق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی: باتوجه به غیرحصری‌بودن مصادیق مذکور در تبصره این ماده، پیشنهاد می‌شود در بررسی‌های تقنینی، امکان ارائه معیارهای روشن‌تر برای ارزیابی آسیب‌های روانی و رفتارهای مستمر زیان‌بار بررسی شود. هدف از چنین اقدامی باید افزایش شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری باشد، نه تبدیل مصادیق تمثیلی به فهرستی بسته یا پذیرش خودکار هر اختلاف خانوادگی به‌عنوان عسر و حرج.

۴- فراهم‌سازی امکان پژوهش نظام‌مند درباره آرای قضایی: ایجاد یا تکمیل دسترسی پژوهشی به آرای تنقیح‌شده و قابل جستجوی دعاوی خانواده می‌تواند زمینه بررسی دقیق‌تر نحوه اعمال ماده ۱۱۳۰، مقایسه استدلال دادگاه‌ها و شناسایی اختلاف‌های احتمالی را فراهم کند. چنین داده‌هایی برای ارزیابی علمی ادعاهای مربوط به تحول رویه قضایی ضروری است.

۵- بررسی مستقل آثار حقوقی بذل مالی و نوع طلاق قضایی: پیشنهاد می‌شود آثار بذل حقوق مالی در دعاوی مبتنی‌بر عسر و حرج و مسأله بائن یا رجعی‌بودن طلاق ناشی از آن، با اتکا به متن قوانین، منابع معتبر فقهی و آرای قابل شناسایی بررسی شود. درصورت احراز اختلاف رویه در این زمینه، پیگیری سازوکارهای قانونی برای رفع ابهام می‌تواند در دستور کار قرار گیرد.

ملاحظات اخلاقی: موارد مربوط به اخلاق در پژوهش و نیز امانت‌داری در استناد به متون و ارجاعات مقاله تماماً رعایت گردید.

تعارض منافع: تدوین این مقاله، فاقد هرگونه تعارض منافعی بوده است.

سهم نویسندگان: نگارش مقاله به‌صورت مشترک توسط نویسندگان انجام گرفته است.

تشکر و قدردانی: از تمام کسانی که ما را در تهیه این مقاله یاری رسانده‌اند، سپاسگزاریم.

تأمین اعتبار پژوهش: این پژوهش بدون تأمین اعتبار مالی سامان یافته است.

منابع و مآخذ

الف. منابع فارسی و عربی

– قرآن کریم.

– اسدی، لیلاسادات (۱۳۸۲). *بررسی تحلیلی مفهوم عسر و حرج در حقوق خانواده*. تهران: انتشارات روشنا.

– بجنوردی، سیدحسن (۱۴۱۹). *القواعد الفقهیه*. جلد اول، قم: نشر الهادی.

– حبیبی‌تبار، جواد (۱۴۰۲). «تحلیل ماهیت انحلال نکاح به سبب عسر و حرج زوجه از منظر فقه امامیه و حقوق مدنی ایران». *مطالعات فقهی و حقوقی زن و خانواده*، ۶(۱۱): ۷–۳۰.

– حر عاملی، محمد (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه*. جلد بیست‌وپنجم، قم: مؤسسه آل البیت (ع) لإحیاء التراث.

– ریاضت، علی (۱۳۹۴). «تحول رویه قضایی در دعاوی طلاق به درخواست زوجه». *پژوهش‌نامه حقوق اسلامی*، ۱۶(۴۲): ۱–۲۵.

– سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۴). *نظام الطلاق فی الشریعه الاسلامیه الغراء*. قم: مؤسسه امام صادق (ع).

– کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۶). *دوره مقدماتی حقوق مدنی؛ درس‌هایی از حقوق مدنی*. جلد دوم، چاپ بیست‌وهشتم، تهران: انتشارات گنج دانش.

– کلینی، محمد (۱۴۰۷). *الکافی*. جلد پنجم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

– محقق حلی، جعفر (۱۴۰۸). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. جلد سوم، قم: انتشارات اسماعیلیان.

– محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۷). *قواعد فقه (بخش قضایی)*. جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

– محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۹). *قواعد فقه (بخش مدنی)*. جلد اول، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

– مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱). *القواعد الفقهیه*. جلد اول، قم: مدرسه الإمام أمیر المؤمنین (ع).

– واحدی، علیرضا (۱۳۹۹). *تحلیل رویه دادگاه‌های خانواده در مواجهه با مصادیق مستحدثه*. تهران: انتشارات مجد.

ب. منبع انگلیسی

- Nikparvar, F; Stith, S; Myers-Bowman, K; Akbarzadeh, M & Daneshpour, M (2021). "Theorizing the Process of Leaving a Violent Marriage and Getting a Divorce in Tehran". *Journal of Interpersonal Violence*, 36(3-4): 1285-1308.

ج. قوانین و آرای قضایی

– پرونده کلاسه ۳۰/۴۰۶/۷۱، شعبه ۳۰ دیوان عالی کشور.

– دادنامه شماره ۲۴۰۹۳ مورخ ۱۳۹۱، شعبه هشتم دیوان عالی کشور.

– دادنامه شماره ۹۲۰۰۷۳۹ مورخ ۱۳۹۲/۰۵/۲۰، شعبه ۲۳۵ دادگاه خانواده تهران (تأییدشده در شعبه ۴۰ دادگاه تجدید نظر استان تهران).

– دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۷۰۰۰۰۰۸ مورخ ۱۳۹۳/۱/۲۳، شعبه دیوان عالی کشور.

– دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۱۳۰۰۱۴۵ مورخ ۱۳۹۶/۰۲/۱۰، شعبه ۱۳ دادگاه تجدیدنظر استان تهران.

– رأی وحدت رویه شماره ۷۰۸ مورخ ۱۳۸۷/۰۵/۲۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور.

– رأی وحدت رویه شماره ۷۷۸ مورخ ۱۳۹۸/۱۱/۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور.

– قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱، به‌ویژه مواد ۲۹ و ۳۳.

– قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، با اصلاحات و الحاقات بعدی، به‌ویژه مواد ۱۱۰۳، ۱۱۲۱ تا ۱۱۳۰ و ۱۱۴۳ تا ۱۱۴۷.